فهرست

[اصول/ حجیت خبر واحد 2](#_Toc156819122)

[پیشگفتار 2](#_Toc156819123)

[مبحث ششم: فَتَبَیَّنُوا 2](#_Toc156819124)

[احتمالات در امر فَتَبَیَّنُوا 3](#_Toc156819125)

[احتمال اول 3](#_Toc156819126)

[احتمال دوم 4](#_Toc156819127)

[احتمال سوم 4](#_Toc156819128)

[احتمال چهارم: وجوب شرطی 5](#_Toc156819129)

[احتمال پنجم 6](#_Toc156819130)

# اصول/ حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

بحث در آیه شریفه نبأ بود و استدلالی که به این آیه برای حجیت خبر واحد شده است. در حال بررسی نکاتی مقدماتی بودیم تا به اصل تقریرها و تقریب‌هایی که برای حجیت خبر واحد در آیه شریفه شده است

# مبحث ششم: فَتَبَیَّنُوا

در ذیل آیه شریفه درباره فَتَبَیَّنُوا بود اینها هنوز کار به خبر واحد عادل و ثقه ندارد و در منطوق آیه سیر می‌کنیم که ببینیم منطوق چیست؟ و البته تعیین حدود منطوق آیه در مفهوم هم طبعاً اثر می‌گذارد.

ترتیب بحث به این شکل است که؛

مطلب اول: شأن نزول بود

مطلب دوم: در مورد یا ایها الذین امنوا بود که ارجاع به جاهای دیگر دادیم.

مطلب سوم مربوط به جاءکم بنبأ بود که چند نکته داشت.

مطلب چهارم مربوط به نبأ بود.

مطلب پنجم مربوط به فاسق بود.

مطلب ششم در فَتَبَیَّنُوا است.

البته در ذیل نبأ، دو سه نکته بود، در ذیل فاسق چند مطلب بود که می‌شد آن‌ها را جدا کرد منتهی ذیل هر واژه‌ای مجموعه نکات آن را قرار دادیم.

به جزای این شرط که عبارت از فَتَبَیَّنُوا بود رسیدیم. **﴿إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا﴾**[[1]](#footnote-1) در فَتَبَیَّنُوا چند نکته مقدمی عرض کردیم

نکته اول این بود که تبیّن لازم و متعدی دارد اینجا متعدی است و از این قبیل نکات مقدمی بود که عرض کردیم

اما نکته اصلی در فَتَبَیَّنُوا این است که آیا این فَتَبَیَّنُوا که در قالب صیغه امر اینجا بیان شده است واقعاً یک امر مولوی است؟ امر ارشادی است؟ وجوب استفاده می‌شود؟ یا خیر؟ اگر آری، این وجوب نفسی است؟ طریقی است؟ اینها سؤالات جدی است که در فَتَبَیَّنُوا می‌باشد.

اصل در امر دلالت بر وجوب است بر اساس یکی از آن سه چهار مبنا و اصل در وجوب هم وجوب نفسی است و اصل این است که فَتَبَیَّنُوا یعنی واجب است، اصل این است که خود تبیّن بما هو هو نفسیت دارد، اصل این است که تأسیسی و مولوی است و ارشاد به چیز دیگری نیست، خودش موضوعیت دارد نه ارشادیت، اینها اصولی است که ابتدا در یک صیغه امری و بعثی که در خطاب وارد می‌شود جاری است.

اما در اینجا آنچه از این دو سه اصل که قطعی است که باید به آن ملتزم بود اصل دلالت این بر وجوب است. این را نمی‌شود کاری کرد، ظاهر دلیل وجوب است. **﴿إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا﴾** باید تحقیق کرد و باید جستجو و تأمل کرد. در این تردیدی نیست. مناسبات حکم و موضوع، شأن نزول، مجموعه اینها به‌گونه‌ای است که حمل این فَتَبَیَّنُوا استحباب و امثال اینها را نمی‌شود کرد.

اما حفظ بقیه اصول باهم اینجا قابل قبول نیست و مواجه با قرائن مقابل هست. کسی بگوید من تَبَیَّنُوا را می‌گویم وجوب مولوی نفسی تبیّن، این را حتماً می‌دانیم نیست. قرینه قطعیه وجود دارد که این نیست وقتی خبر فاسقی رسید یک خبر از کسی رسید که اعتبار ندارد. بگوییم واجب است که دنبال این قصه بروید که معلوم شود چیست؟ این هم وجوبٌ مولویٌ نفسی، این نمی‌شود

لذا یک قرینه‌ای وجود دارد که حفظ همه این اصول در فَتَبَیَّنُوا امکان ندارد، اصلاً عقل این را در مقام محاوره این را نمی‌پذیرد ذهن این را سازگاری ندارد. اینجا نشسته‌ایم یک خبری مرتبط با امور تکالیف ما هم هست، خبری که اعتبار ندارد رسید بگوییم این خبر حتماً واجب است به طور نفسی که خود عقاب و ثواب دارد معلوم کنیم. این درست است یا درست نیست؟ علی الاطلاق وجوب نفسی که خود تبیّن هم نفسیت داشته باشد نیست.

لذا بعد از اینکه این را می‌دانیم باید سراغ این برویم که یک جوری این را حل بکنیم و بگوییم که این وجوب تبیّن یعنی چه؟

این نکته مقدماتی بود که دیروز به شکل دیگری ضمن کلام منطوی بود و الان تصریح به آن شد که حفظ همه این اصل‌هایی که می‌شود در تَبَیَّنُوا جاری کرد این درست نیست.

# احتمالات در امر فَتَبَیَّنُوا

اگر بخواهیم همه احتمالات را مطرح بکنیم و فرمایش شیخ و بعضی دیگر را در اینجا ببینیم باید این‌طور گفت.

## احتمال اول

این است که درست نیست و اینجا فَتَبَیَّنُوا یک وجوب نفسی را می‌آورد، این را گفتیم قطعاً نیست که تبیّنی وجوب نفسی داشته باشد و تحقیق و پیگیری این مسئله وجوب نفسی داشته باشد، قطعاً چنین نیست، شاهد هم این است که اگر خبری رسید و حتی احتمال تکلیف هم داده می‌شود، احتمال منجزی هم در کار است ولی تحقیق نکرد ولی احتیاط کرد، کسی او را مواخذه نمی‌کند، لذا معلوم است که وجوب نفسی نیست. این احتمال را گفتیم قرینه قطعیه داریم و کنار می‌گذاریم.

## احتمال دوم

این است که وجوب غیری به معنای مقدمی. این هم واضح است که اینجا مطرح نیست اصلاً وجوب غیری مربوط به مقدمات وجودیه است و اما مقدمات معرفتی و علم و آگاهی و شناخت علی الاصول از دایره وجوب مقدمه خارج است. این هم واضح است که سنخ و گونه این تبیّن از نوع وجوب مقدمی نیست.

## احتمال سوم

آن چیزی بود که دیروز تقریر کردیم و آن این است که اینجا اگر وجوبی هم باشد سنخ این موضوعی که وجوب بر آن سوار شده است سنخی است که باید طریقی گرفت، نه نفسی می‌شود گرفت و نه غیری می‌شود گرفت. این اگر هم وجوبی در اینجا باشد سنخ آن یک وجوب طریقی است مثل یجب علی کل مکلف ان یکون مجتهداً أو مقلداً أو محتاطاً این علم موضوعیتی ندارد. این علم برای این است که ما را به یک جای دیگر برساند و آن اصل است و این تبیین و تبیّن ممکن است کسی بگوید وجوب طریقی است که دیروز این را تقریر کردیم و اشاره شد.

منتهی سؤالی اینجا وجود دارد که این وجوب طریقی هم اگر بخواهیم مقید به همه جوانب آن باشیم شاید خیلی نشود اینجا پذیرفت که عرض کردیم للکلام تتمةٌ مربوط به این است که به این شکل قابل مناقَشه است که وجوب طریقی در تقلید، در احتیاط، در اجتهاد معقول است که حالا آنجا وجوب عقلی طریقی است ممکن است جایی وجوب شرعی طریقی باشد وجوب طریقی بالاخره باید واجب باشد ولو به نحو طریقیت، به حیثی که اگر این را عمل نکرد به مقصد رسید بر حسب یک صدفه این عقابی نمی‌شود.

منتهی این وجوب طریقی هم اینجا موجب یک دشواری و پیچیدگی است که شاید نشود آن را اینجا پذیرفت برای اینکه آیه می‌فرماید خبر فاسق که آمد، شما لازم است ولو لزوم طریقی تحقیق کنید، بررسی کنید، این به نحو مطلق نمی‌شود پذیرفت، این وجوب در مواردی که یک تکلیف منجز بالاتری وجود دارد و باید آن را عمل کند و این هم طرف علم اجمالی است، یک چنین حالتی است، آن وقت می‌گوید این خبر که رسید یک تکلیفی گریبان شما را گرفته است و یک علم اجمالی وجود دارد باید تحقیق بکنید. این ممکن است یک جاهایی ممکن است ولی علی الاطلاق بگوییم خبر نامعتبری که به دست شما رسید شما باید تلاش کنید ببینید این خبر درست است یا درست نیست؟ این همیشه نمی‌تواند این‌طور باشد، اطلاقی در این خیلی قابل قبول نیست.

اگر آیه مربوط به شبهات حکمیه بود ممکن است بگوییم تَبَیَّنُوا یعنی اجتهاد بکنید، همان علم اجمالی که وجود دارد که احکامی وجود دارد بروید اجتهاد بکنید. این مصداق برای آن علم اجمالی است. ولی این حرف درست نیست. چرا؟

در موضوعات همیشه چنین علم اجمالی وجود ندارد که در موضوع باید تحقیق بکنیم غالباً در موضوعات تحقیق لازم نیست. در احکام هم این که هر موردی یک خبری رسید واجب باشد که تحقیق بکند چون علم اجمالی وجود دارد. خیلی جاها آن علم اجمالی منحل شده است. این که تَبَیَّنُوا را حمل بر وجوب طریقی بکنیم لازمه‌اش این است که آن را محدود بکنیم به مواردی که علم اجمالی وجود دارد در احکام.

این هم تَبَیَّنُوا به معنای سوم است که بگوییم اینجا وجوب طریقی می‌گوید این هم معلوم شد که اینجا علی‌رغم اینکه وجوب طریقی با عنوان تبیّن تناسب دارد و اصولاً (نه همیشه) جایی که تکلیفی روی علم و امثال این می‌رود حالت طریقی دارد اما اینجا مواجه با مشکل است برای اینکه روح این به ضرورت تحقیق و بررسی برمی‌گردد و این ضرورت و تحقیق و بررسی علی وجه الاطلاق نداریم جز جایی که علم اجمالی باشد. آن وقت در موضوعات این خیلی کم می‌شود لذا تحقیق لازم نیست و در احکام هم به طریق اولی غالباً علم اجمالی کبیر و اصلی منحل شده است و ضرورتی ندارد؛ خبر که معتبر نیست کنار گذاشته می‌شود.

استفراغ وسعی که باید بکند، آن هم یک حرفی است که مجتهد باید در مسئله استفراغ وسع بکند بعید است که تَبَیَّنُوا اشاره داشته باشد به علم اجمالی منجز یا به تکلیفی که مجتهد در مقام استفراغ وسع دارد این ظاهر این خطاب این نیست که بگوییم اگر خبر فاسقی رسید آقای مجتهد شما از باب اینکه باید استفراغ وسع بکنید برای تحصیل حجت بر حکم شرعی، برو تحقیق کن. این چه ربطی به خبر فاسق دارد هر احتمالی که در کار بیاید باید آن را بررسی بکند.

بنابراین می‌بینیم که تا اینجا راه برای اینکه یک وجوب نفسی یا غیری یا حتی طریقی در تَبَیَّنُوا بسته می‌بینیم. تقریباً شکل مطمئنی هم می‌شود داشت و اطمینانی هم وجود دارد با درجاتی که اینجا هست؛ نفسی قطعاً نیست، غیری هم قطعاً نیست و طریقی هم خیلی بعید است. خیلی خلاف ظاهر است. این سه احتمال است که اینجا کنار می‌رود

## احتمال چهارم: وجوب شرطی

این است که در تعبیر مرحوم شیخ آمده است و دیگران هم این را دارند و شاید قبل از شیخ هم باشد که بگوییم وجوب شرطی است.

احتمال چهارم وجوب شرطی است. معنای وجوب شرطی این طور که در کلام شیخ آمده است این است که اگر خبری از فاسقی آمد، اگر بخواهید عمل بکنید، تبیّن واجب است. نه اینکه وجوبی نفسی یا حتی طریقی و امثال اینها دارد، این وجوبی است که شرطی است یعنی در صورتی عمل به این جایز است که یجوز العمل بخبر الفاسق اذا تبیّنتم، اگر بخواهیم به آن عمل بکنید باید تبیّن بکنید.

به عبارت دیگر عمل و عدم عمل به خبر فاسق متوقف بر تحقیق است. پس تحقیق شرط یک عمل دیگر است، جواز و عدم جواز عمل به خبری که از فاسق به دست شما رسیده است متوقف بر این است که این قرائنی دارد که آن را تأیید بکند یا قرائن ندارد، تبیّن می‌کنید اگر تبین به قرائنی رسید عمل می‌کنید اگر به قرائن مؤید این خبر نرسید لایجوز العمل.

پس یجوز العمل به این خبری که آمده است یا لا یجوز العمل؟ می‌گوید این مشروط به این است که تبیّن بکنید. پس تبین شرط یک تکلیف دیگر است.

معنای وجوب شرط در اینجا یعنی تکلیف دیگری است تردد در آن هست، رفع تردد در آن تکلیف متوقف بر این است، این وجوب طریقی و امثال اینها نیست وجوب تکلیفی است که شرط تکلیف دیگر است.

در اینجا در واقع یک تکلیف دیگر است که آن تکلیف در مقام ظاهر است که آیا می‌توانم به این تکلیف عمل بکنم یا نمی‌توانم؟ می‌گوید تبیّن بکن.

ما می‌گوییم این وجوب تا اینجا حالت بعثی آن محفوظ است منتهی شرط یک تکلیف دیگر است آیا من تکلیف دارم به این عمل بکنم یا تکلیف دارم عمل نکنم و کنار بگذارم؟ می‌گوید مشروط به این است که تبیّن بکنی. بیان شرط یک تکلیف دیگر است. این در خطابات هم متصور است که عقد را می‌گوید عمل بکنم یا نکنم؟ می‌گوید مثلاً صیغه بخوان، اگر بگوید صیغه بخوان یا ثمن را تعیین بکن. این تکلیف است، فرض این است که شیخ این را حکم تکلیفی می‌داند خطاب حمل بر ان بعث و امثال آن می‌کند می‌گوید صیغه بخوان، ثمن را مشخص بکن. گفته می‌شود این که تکلیف ندارد؟ در جواب می‌گویند این شرط یک تکلیف دیگر است.

یعنی اگر بخواهد عقد واجب العمل بشود، یجب العمل بهذا العقد، احل الله البیع این را می‌گیرد یا اوفوا بالعقود این را می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ گفته می‌شود مشروط به این است، در واقع این احتمال چهارم می‌گوید که این بعث روی خود این آمده است ولی به عنوان مستقل نیست بلکه به عنوان شرط چیز دیگری است.

در واقع خطاب بعث است ولی بعث مشروط این‌جوری، تبیّن لازم است برای یک چیز دیگری، نه مستقلاً به عبارت دیگر واجب یا تکلیف دیگری مشروط به تبیّن است. تکلیف دیگر چیست؟ خبر رسید آیا می‌توانم به این خبر عمل بکنم یا نمی‌توانم؟ باید عمل بکنم یا نباید عمل بکنم؟ غیری به آن معنا که بگوییم این مقدمه آن است نیست، آن دیگری مشروط به این است، مقدمه وجودی است، تکلیف منجز است این مقدمه انجام تکلیف است، این واجب مشروط است، این قید واجب مشروط است، به عبارت دیگر یک خطاب بعثی هست که قید نه مقدمه است و نه طریق است، شرط یک وجوب دیگری است، نه شرط انجام واجب دیگری است که مقدمه واجب است، شرط تکلیف دیگری است، آن تکلیف مشروط به این است، مثل استطاعت، نه مثل وضو برای نماز. این وجوب شرطی است.

احتمال دوم وجوب غیری بود که مقدمه واجب می‌شد، یعنی واجب منجز شده است این مقدمه انجام آن است اما احتمال چهارم وجوب شرطی است، وجوب شرطی یعنی واجب دیگری وجوب آن مشروط به این است، تکلیف مشروط به این است، نه تحقق آن مشروط به این است. تکلیف دیگری مشروط به این است و آن وقت روی شرط خطاب می‌آورد که تَبَیَّنُوا، برای چه تَبَیَّنُوا؟ برای اینکه آن تکلیف، وضعش معلوم بشود.

پس قرینه‌ای وجود دارد که اینجا تَبَیَّن را نه وجوب نفسی می‌گیریم و نه وجوب غیری بگیریم و نه وجوب طریقی بگیریم بلکه وجوب شرطی بگیریم.

## احتمال پنجم

خیلی این متداول بین علما و اصولیین است و فکر کنم آقای زنجانی به این اشاره کرده است و دیروز ما به آن اشاره کردیم و آن اینکه کسی بگوید اصلاً تَبَیَّنُوا را از حالت بعث برمی‌داریم و می‌گوییم تَبَیَّنُوا اینجا ارشاد به چیز دیگری است، آن وجوب شرطی که شیخ گفت را بگیریم باید بگوییم آن تکلیف مشروط به تبین است و لذا برای اینکه آن را معلوم بکنی باید تبیّن بکنی، برای اینکه تکلیف مشخص بشود تبیّن واجب است، آن وقت با ملازمه می‌گوییم وجوب تبین شرطی مستلزم این است که آن خود به تنهایی حجت نیست، وجوب شرطی احتمال چهارم خطاب مفید یک بعث است منتهی بعث خاصی است که این بعث خاص مستلزم‌ عدم حجیت خبر فاسق است.

احتمال پنجم این است که مستقیم می‌گوییم این تَبَیَّنُوا ارشاد به‌ عدم حجیت مستقیم است، همان کنایه‌ای که دیروز می‌گفتیم تعبیر دیگر آن ارشاد به حجیت است. مثل اینکه گاهی می‌گویید یعید الصلاة این ارشاد به جزئیت است، همان جا دو احتمال وجود دارد یک بار شخص می‌گوید نماز خواندم ولی رکوع انجام ندادم، می‌گوید اعد الصلاة، آنجا دو تقریر دارد مثل احتمال چهارم و پنجم.

یک تقریر این است که اعد الصلاة خطاب بعثی است منتهی شرطی است، یعنی می‌گوید نماز تام را بخواهی بخوانی آن متوقف بر انجام این است. اعد یعنی ارکع با یک تصرف این‌جوری، یا فرض کنیم خطاب گفت ارکع، این است؟ این احتمال چهارم می‌شود که شرطی است.

احتمال پنجم این است که این اعد که می‌گوید، ظاهر امر است، استعمال شده است برای ارشاد به جزئیت می‌خواهد بگوید این جزء نماز است اینجا هم تَبَیَّنُوا یعنی هیچ بعث در این نبین، تَبَیَّنُوا کنایه است و ارشاد به این است که این خبر حجت نیست.

می‌خواهیم بگوییم در آنجا هم دو احتمال است اگر کسی می‌گوید من رکوع انجام ندادم حالا چه کار بکنم؟ امام می‌فرماید: ارکع، می‌گوییم این دو احتمال دارد

یکی اینکه واقعاً امر می‌کند که ارکع، منتهی به عنوان شرط است و آن واجب مشروط به آن است و به واسطه آن وقت شرطیت را می‌فهمیم

یک بار است که مستقیم می‌گوید ارکع، یعنی هذا شرطٌ. دو تقریر است ولی در جزئیات تأثیر می‌گذارد.

تا اینجا گفتیم که این تَبَیَّنُوا حداقل پنج احتمال دارد و تقریباً آن سه احتمال اول کنار است؛ احتمال یک و دو کاملاً و به طور اطمینانی کنار است و احتمال سوم هم به احتمال خیلی قوی کنار است.

امر دائر بین احتمال چهارم و پنجم است، یعنی تَبَیَّنُوا می‌گوید شرط جواز و عدم جواز و تکلیف دیگری این است که تبیّن بکنید.

یا اینکه تَبَیَّنُوا استعمال شده است در مقام ارشاد به عنوان‌ عدم حجیت خبر، می‌توانست بفرماید إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَلا تعتمدوا علیه، لااعتبار به، به جای آن گفته است تَبَیَّنُوا، عرفی هم هست، به جای اینکه بگوید این اعتبار ندارد فرموده تحقیق بکن. ما هم این کار را می‌کنیم. می‌گوید فلان اتفاق افتاد من این حرف را چه کار کنم؟ می‌گوییم برو تحقیق کن، این تحقیق کن امر و بعث و این حرف‌ها را ندارد، می‌خواهد بگوید آن اصلاً ارزشی ندارد، می‌خواهد نفی اعتبار آن را نماید.

احتمال چهار اگر باشد یک بحثی هست به عنوان شرطی مستلزم‌ عدم حجیت است، احتمال پنجم باشد مستقیم‌ عدم حجیت را می‌گوید. بین این دو دقتی بفرمایید.

1. [سوره حجرات، آيه 6.](http://lib.eshia.ir//17001/1/516/6) [↑](#footnote-ref-1)